



یاد خدا «سید الاعمال» است / رابطه ایمان و عمل صالح

آیت‌الله قره‌هی در درس اخلاق گفت: یاد خدا «سید الاعمال» است. یاد امام زمان هم یاد خداست. وقتی یادش هستیم، خجالت می‌کشیم گناه کنیم، اما وقتی یادش نیستیم، خجالت نمی‌کشیم، بی‌حیا می‌شویم و گناه می‌کنیم.

آیت‌الله قره‌هی در درس اخلاق گفت: یاد خدا «سید الاعمال» است. یاد امام زمان هم یاد خداست. وقتی یادش هستیم، خجالت می‌کشیم گناه کنیم، اما وقتی یادش نیستیم، خجالت نمی‌کشیم، بی‌حیا می‌شویم و گناه می‌کنیم. به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و هفتاد و سومین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قره‌هی با موضوع ایمان و زیر مجموعه آن، عمل که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد در پی می‌آید:

رابطه ایمان و عمل صالح

آنچه که پروردگار عالم، در آخرت، مورد حساب و کتاب قرار می‌دهد؛ عمل صالح انسان‌ها است و انسان در عمل صالح قرار نمی‌گیرد إلا به ایمان؛ یعنی باید قلباً معتقد باشد. اگر ایمان داشت، اهل عمل می‌شود. لذا اهل عمل، مراقب اعضاء و جوارح، رفتار و سکنت خودشان هستند؛ چون ایمان دارند. اگر انسان، ایمان داشت، آن موقع است که جداً مراقبه می‌کند.

لذا می‌گویند: اگر خواستید ببینید کدام عمل، صالح‌تر است؛ ببینید چه کسی ایمانش قوی‌تر است. هر چه هم ایمان، قوی‌تر شد؛ عمل‌آورتر می‌شود و عمل را هم صالح می‌کند.

برای همین است که بیان می‌شود: رکن کین ایمان، عمل است، آن عملی هم که بیان کردیم، پیامبر(ص) فرمودند از ایمان است و ایمان در ده چیز است: «الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةِ الْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ وَالصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ فَأَيُّهَا فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ» [1]، اگر یکی از این موارد از بین برود، معلوم است که رشته ایمان از هم گسسته می‌شود. لذا یکی از خصایص مؤمنین، عمل است که در بستر علم است؛ یعنی می‌فهمند و چون علم پیدا می‌کنند، دیگر اهل عمل می‌شوند.

مؤمن تا جایی که طاقت دارد، کوشاست!

وجود مقدس پیامبر اکرم، حضرت محمد مصطفی(ص) می‌فرمایند: مؤمن این‌قدر عشق به عمل پیدا می‌کند که تا آن‌جا که می‌تواند، اهل عمل است و آن‌جا هم که از توانش خارج باشد، غم وجودش را می‌گیرد؛ برای این که می‌گوید: چرا من نمی‌توانم بیشتر از این انجام بدهم؟! - این‌ها خصایصی است که معصومین(ع) و تالی تلوان معصوم دارند -

حضرت می‌فرمایند: «تَجِدُ الْمُؤْمِنَ مُجْتَهِداً فِيمَا يُطِيقُ، مُتْلِهُفاً عَلَيَّ مَا لَا يُطِيقُ» [2] - عجیب است که عنوان طاقت را هم می‌آورند - مؤمن را می‌یابی، چگونه؟ کوشا، تا کجا؟ تا آن‌جایی که طاقت دارد.

لذا قبلاً هم بیان کردم: این که فرمودند: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» [3]، به این معنا نیست که وقتی من کاری را انجام دادم، بگویم: خوب دیگر طاقت من همین‌قدر است، خیر، مؤمن مدام در کار و عمل جلو می‌رود و با خود می‌گوید: تا آن‌جایی جلو می‌روم که دیگر جدی جدی نتوانم عمل انجام دهم.

«تَجِدُ الْمُؤْمِنَ مُجْتَهِداً فِيمَا يُطِيقُ»، مؤمن را می‌یابی در حالی که کوشاست، تا آن‌جایی که طاقت دارد؛ یعنی به تعبیری کم نمی‌آورد.

مؤمن از تمام شدن طاقتش، اندوهگین است!

آن‌وقت آن‌جایی هم که طاقتش تمام می‌شود و جسمش نمی‌گذارد؛ اندوهگین می‌شود. چون بالاخره ما مخلوق و محدودیم و حتی اولیاء خدا و بزرگان در مورد این بحث «فِيمَا يُطِيقُ» بیان فرمودند: مؤمن وقتی می‌بیند، مخلوق است و حد و اندازه‌اش این‌قدر محدود است، نگران می‌شود و می‌گوید: ای کاش می‌توانستم همیشه عمل انجام دهم. لذا پیامبر عظیم‌الشأن(ص) می‌فرمایند: «مُتْلِهُفاً عَلَيَّ مَا لَا يُطِيقُ»، وقتی که دیگر نمی‌تواند، ناراحت و اندوهگین می‌شود و می‌گوید: چرا نمی‌توانم؟! -

وقت محدود است و مؤمن این‌قدر عشق به عمل پیدا می‌کند، می‌گوید: ای کاش شبانه‌روز به جای بیست و چهار ساعت، چهل و هشت ساعت بود! می‌دانید راجع به آیت‌الله قاضی گفته‌اند: ایشان فرمودند: من فقط یک نگرانی از فردای قیامت دارم و آن هم این است که می‌گویند: در آن‌جا تکلیفی نیست! خیلی دوست داشتم فردای قیامت نماز و تکلیف و عمل خیری باشد و من باز هم به این‌ها مشغول باشم.

پس در این ده خصایص مؤمن، بعد از علم، عمل است. آن‌وقت در کار و عمل، همیشه او را کوشا می‌بینی، تا آن‌جایی که دیگر طاقت دارد؛ چون مخلوق و محدود است و بالاخره این طاقتش تمام می‌شود. زمان کم می‌آورد.

طاقت یعنی چه؟

خدا آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آقا معلم دامغانی(ره)، رفیق شفیق امام راحل عظیم‌الشأنمان را رحمت کند. یک موقعی از ایشان سؤال کردیم: طاقت چیست؟ انسان چقدر می‌تواند طاقت داشته باشد؟ فرمودند: طاقت این است که انسان وقتی دید دیگر نمی‌تواند انجام دهد، خودش از خودش بدش بیاید.

تعجب کردیم، یعنی چه که خودش از خودش بدش بیاید؟! فرمودند: طاقت یعنی آن قدر جلو برود که این طور بشود. بعد هم فرمودند: بعضی از بزرگان، آن ساعتی را هم که برای خوردن، خوابیدن، نوشیدن، استراحت و ... داشتند، فقط برای عبادت و طاعت و عمل می‌خواستند. لذا لقمه غذا را که برمی‌داشتند، حتماً لازم نیست که بر زبان جاری شود، اما در ذهنشان این «قو علی خِدْمَتِکَ جَوَّارِحی» را می‌گفتند؛ یعنی خدایا! من این را می‌خورم که این جوارح من قوی شود تا بتوانم خدمت و عمل کنم و اهل طاعت شوم. وقتی می‌دیدند یک جایی کم می‌آورند و نمی‌توانند، ناراحت می‌شدند. همین فرمایش پیامبر عظیم‌الشأن (ص) که فرمودند: مؤمن وقتی کاری دیگر در توان و طاقتش نیست، اندوهناک می‌شود.

از کار خوب خوشتان بیاید و از کار بد، بدتان بیاید؛ تا در ابتدای ایمان قرار گیرید!

پس مؤمن فقط کار نیکو می‌خواهد. روایتی بیان شده که می‌گویند: مربوط به اوایل ایمان است. می‌فرمایند: «مَنْ سَرَتْهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ» [4]، آن کسی که اهل عمل است و از عمل نیکو و حسنه و کار نیک خوشحال می‌شود، مؤمن است. ابتدای عمل هم از همین جا شروع می‌شود که انسان از کار خوب خوشش بیاید. البته این به عنوان عَجَب نیست. این که خوشش می‌آید؛ یعنی می‌گوید: الحمدلله که توانستم این کار را انجام بدهم. لذا برای این که این خوشحال بودن، او را به عجب و تکبر و ... نیندازد، باید بداند همه کارها به دست پروردگار عالم است (همان مطالبی که در مباحث اخلاص بیان کردیم). هر کسی از کار خوب خودش خشنود شود و از کار بد خودش، بدش بیاید و تنفر داشته باشد و ناراحت شود که چرا یک لحظه کار بدی کرده است؛ مؤمن است.

آن وقت این درجه ایمان، انسان را جلو می‌برد، طوری که کارش زیاد می‌شود و مانند همان روایتی که از پیامبر (ص) بیان کردیم، می‌شود و دیگر تا آن جا که طاقت دارد، دائم دنبال کار است، «تَجِدُ الْمُؤْمِنَ مُجْتَهِداً فَيَما يُطِيقُ»، آن جایی هم که طاقت ندارد، دیگر ناراحت است و می‌گوید: چرا من بیشتر از این دیگر نمی‌توانم انجام دهم؟! «مُتْلِهَا عَلَيَّ مَا لَا يُطِيقُ»، یعنی مؤمن نمی‌گوید: خسته می‌شوم.

لذا مؤمن در عملش هیچ موقع خسته نمی‌شود. مانند همان که در جبهات و صبحگاه‌ها و ... بیان می‌کردند و می‌گفتند: کی خسته است؟ دشمن! مؤمن ناراحت می‌شود که چرا بیشتر انجام ندادم.

مؤمن و زیرکی!

لذا پیامبر اکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی (ص)، باز هم از زیرکی مؤمن، می‌فرمایند: «المؤمنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ وَ فِي عَمَلِهِ تَجِدُ» [5]، مؤمن کسی است که زیرک، هشیار و باهوش است و در عملش، زیاد کار انجام می‌دهد. اتفاقاً زیرکی به همین کار زیاد است. اگر کسی تصور کند: زیرک، آن کسی است که کم کار کند و بهره‌بری زیاد داشته باشد، اشتباه کرده است. لذا خصوصیت مؤمنین این است که اهل عمل هستند و دیگران را هم به عمل تشویق می‌کنند.

شعار مؤمن

خیلی جالب است، امیرالمؤمنین (ع) جمله‌ای در این زمینه دارند که کوتاه، اما پر از معناست. هر کس شعاری دارد، شعار مؤمن چیست؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ» [6]، عمل، کار، تلاش و کوشش، شعار مؤمن است. یعنی مؤمن، اهل عمل است. چون عزیزان! پروردگار عالم انسان را طوری قرار داده که اگر یک عمل نیک انجام بدهیم، به دنبال عمل نیک دیگری هم می‌رویم و نعوذ بالله اگر یک عمل بد انجام دادیم و یک سیئه از ما سر زد و توبه و مراقبه و مواظبت نکردیم، یک سیئه دیگر هم از ما سر می‌زند.

خداوند، قوت و سستی را در چه کسانی زیاد می‌کند؟

لذا این تعبیر که فرمودند: عمل، شعار مؤمن است؛ تعبیر خیلی عجیبی است و جالب هم این است که هر کس هم کار کند، قوی‌تر می‌شود. اگر با شیطان مبارزه کنیم و عمل صالح انجام دهیم، خدا ما را قوی می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) هم فرمودند: «مَنْ يَعْمَلْ يَزِدْ قُوَّةً» [7]، هر کس عمل کند، خدای متعال به واسطه این کار کردنش، قوتش را زیاد می‌کند و نیرومندتر می‌شود. «مَنْ يَقْصِرْ فِي الْعَمَلِ يَزِدْ قُوتَهُ»، کسی که در عملش، سستی کند و عمل برای پروردگار عالم و نیکی‌ها را جدی نگیرد، اولاً معلوم است که مؤمن نیست و بعد هم سستی او در کارهای دیگرش هم نشان داده می‌شود و بر سستی او افزوده می‌گردد.

چرا هر کسی که عمل نکند، مؤمن نیست؟ چون اصلاً مؤمن با عمل شناخته می‌شود. پروردگار عالم در سوره طه، آیه 75 می‌فرماید: «مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى»، آن‌ها که با ایمان نزد پیامبر می‌آیند، کارهای شایسته می‌کنند. مؤمن، عمل صالح دارد. آن وقت است که صاحب درجات می‌شود و بالا می‌رود.

پروردگار عالم ما را در عمل می‌بیند و عمل همان نکته‌ای است که متخلقی به اخلاق الهی می‌گویند: هر کس متخلق به اخلاق الهی شد، طبیعی است که عملش هم زیاد می‌شود.

علت سستی در عمل

یک سؤال: چرا بعضی مواقع در عمل سست هستیم؟

وجود مقدس صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) جواب این سؤال را این طور می‌فرماید: «إِنْ أَحْبَبْتُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَحْسَنَكُمْ عَمَلًا بِالْخَلْقِ عَظِيمِ» چه کسانی نزد خدا محبوب هستند و خدا چه کسانی را دوست دارد؟ محبوب‌ترین شما نزد پروردگار عالم، آن کسی است که عمل را انجام می‌دهد و بهترین و نیکوکارترین شما در عمل است، آن هم با خلق عظیم. یعنی معلوم می‌شود اگر بخواهید در عمل، کم نیاورید، باید متخلق به اخلاق الهی باشید. چون متخلقی به اخلاق الهی در عمل

کم نمی‌آورند. آن که متخلق به اخلاق الهی شود، به تعبیری هیچ موقع خسته نمی‌شود و همان‌طور که بیان کردیم، به خودی‌خود برای نماز شب قیام می‌کند و خسته نمی‌شود و بدن خود را می‌کشانند. آن که لذت و حلاوت یک عمل نیکو را چشید، معلوم است مدام عمل دیگری برایش می‌آید. آن که امید به آخرت داشت، عمل انجام می‌دهد.

لذا امیرالمؤمنین (ع) بیان فرمودند: «قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ» [8]، مردی پیش پیامبر (صل) آمد و عرضه داشت: «ما يَنْفِي عَنِي حُجَّةَ الْجَهْلِ؟» چه چیز حجت نادانی را از من دور می‌کند؛ یعنی من چه عملی را انجام بدهم که جزء جاهل نباشم؟ «قَالَ: الْعِلْمُ» فرمودند: علم کسب کن. معلوم بود که آن شخص اهل معرفت است، عرضه داشت: «فَمَا يَنْفِي عَنِي حُجَّةَ الْعِلْمِ؟» چه چیزی حجت دانش را از من دور می‌سازد؛ یعنی کاری می‌کند که من فقط در این عنوان علم نمانم. «قَالَ: الْعَمَلُ» فرمودند: عمل.

بعد فرمودند: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغِيرَ الْعَمَلِ» [9]، مثل آن کسی که نباش که به آخرت امید دارد، منتها بدون عمل. مؤمنین حقیقی و متخلقیان به اخلاق الهی، اهل عمل هستند و امید به آخرت هم که دارند، با عملشان است.

لذا یکی از خصوصیات که مؤمنین دارند، این است که همان‌طور که بیان کردم در عمل، جلو می‌روند و صبر نمی‌کنند و نمی‌گویند: طاقت ما همین‌قدر است. اتفاقاً یکی از چیزهایی که بعضی‌ها به ما یاد می‌دهند، این است که مدام می‌گویند: جوان‌ها را به تکلف نیاندازید. بله، این درست است و اگر غیر از باب علم و معرفت و اخلاق باشد، اصلاً انسان خودبه‌خود در عمل خسته می‌شود. اما آن کسی که در باب علم جلو می‌رود، همان‌طور که پیامبر (ص) در روایت فوق فرمودند که علم، حجت نادانی را دور می‌کند؛ چون او هم با علم و آگاهی جلو می‌رود، می‌فهمد.

برترین عمل، آن است که نفست از آن، اکراه دارد!

اتفاقاً تازه برترین عمل، عملی می‌شود که نفس خودت را به آن مجبور کنی؛ چون نفس دون نمی‌خواهد من و شما اهل عبادت و نماز شب باشیم. البته در جلسه گذشته، نسخه‌ای را که اولیاء برای مداومت در نماز شب دادند، بیان کردم که چه کار کنیم تا این بدن آرام آرام عادت کند، منتها باید آن را وادار کنیم.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ عَلَيْهِ نَفْسَكَ» [10]، برترین عمل، عملی است که نفستان، خوشش نمی‌آید آن را انجام دهی. نفس دون به گناه عادت دارد؛ می‌خواهد ببیند و چشم‌چرانی کند؛ می‌خواهد هر چه هست، بخورد؛ به دنبال این است که هر کاری دلش خواست، انجام دهد و ...؛ اما ما نباید اجازه بدهیم. بلکه برعکس، با عمل خودمان، جلوی آن را بگیریم.

نسخه‌ای برای کسانی که کاهل نماز هستند و اشتیاقی به نماز ندارند

نسخه‌ای بدهم که این هم عجیب است، این نسخه برای وقتی است که احساس کردی نستجیر بالله کاهل نماز هستی و یا به نماز اول وقت خیلی اشتیاقی نداری؛ چون خیلی از گره‌ها با نماز اول وقت، باز می‌شود. آن‌هایی که گره در کارشان می‌افتد، یکی از راه‌هایی که اولیاء خدا جلوی پایشان می‌گذارند، این است که می‌گویند: نمازت باید اول وقت باشد. حال، آن نسخه‌ای هم که بیان کردم، این است که اگر انسان یک موقعی احساس کند، خیلی اشتیاق به نماز و واجبات ندارد، یکی این است که باید ببیند اعمال و رزقش در آن روز چه بوده و این مسائل را مراقبه کند، اما یکی دیگر از مطالب مهمی که اولیاء خدا به عنوان نسخه می‌گویند، این است که خودتان را وادار به نافله کنید، تا آن موقع به نماز عشق بورزید.

شاید یکی بگوید: آقا! من هنوز در نماز واجب خود سست هستم و حال خواندن نماز واجبش را ندارم، آن وقت می‌گویید نافله بخوانم؟! بله، اتفاقاً نسخه همین است. اگر خودمان را وادار به نافله کردیم و نافله‌های صبح، ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواندیم؛ آن وقت اشتیاق به صلاه در ما به وجود می‌آید.

در یک روایت است که وقتی انسان، نافله می‌خواند؛ پروردگار عالم رو به ملائکه‌اش می‌کند و می‌فرماید: ببینید بندگان من چیزی را که برایشان واجب و تکلیف نکردم، دارند به عشق من می‌خوانند؛ حالا من هم حیا می‌کنم آن را که تکلیف کردم، از آن‌ها نپذیرم.

بالاخره امکان دارد در واجبات ما نقص باشد، مگر نیست؟! چه کسی می‌تواند مدعی شود نماز من مقبول است؟! حتی اگر صحیح هم بخوانیم، مقبولیت با صحت صلاه فرق می‌کند. چه کسی می‌تواند مدعی شود که من دو رکعت نماز مقبول بود؟! هیچ احدی نمی‌تواند. اما پروردگار عالم فرمود: اگر نافله‌ها را بخواند، من نماز واجبشان را می‌پذیرم و قبول می‌کنم.

لذا اولیاء خدا می‌گویند: خودتان را وادار به نافله کنید، آن وقت اشتیاق آن عمل واجب الهی برایتان می‌آید. «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ عَلَيْهِ نَفْسَكَ» افضل باب افعال التفضیل است، یعنی دیگر برتر از آن چیزی نیست. برترین عمل، آن عملی است که نفست خوشش نمی‌آید، به یک تعبیر عامیانه که این را اولیاء خدا بیان می‌فرمایند و من حسب فرمایش آن‌ها می‌گویم، باید به نفستان بگویید: غلط می‌کنی قبول نمی‌کنی، بی‌خود می‌کنی نمی‌پذیری، من تو را وادار می‌کنم. بعد وقتی وادارش کردید، عادت می‌کنید.

لذا این که بعضی می‌گویند: عادت، مناسب نیست؛ اشتباه است. گاهی عادت انسان را رشد می‌دهد. امیرالمؤمنین (ع) هم دارند می‌فرمایند که نفست را باید عادت دهی. «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ عَلَيْهِ نَفْسَكَ» بدت می‌آید این کار را انجام بدهی و نفس دون می‌گوید: نمی‌توانی، اما انجام بده.

پس اولیاء خدا نسخه می‌دهند که اگر کاهل نمازی، اگر خیلی به نماز که ده دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد، رغبت نداری؛ نافله‌ها را بخوان. خدا هم تشویق‌نامه داده و خطاب کرده: ملائکه من! این‌ها این عمل را برای چه انجام می‌دهند، من که به این‌ها فرض واجب نکردم، پس من هم این‌ها را دوست دارم و به واسطه همین کاری که دارند انجام می‌دهند؛ آن عملی را که واجب است

انجام دهند، از آن‌ها می‌پذیریم؛ یعنی اگر به قول ما طلبه‌ها هزار إن قلت و اشکال هم در آن باشد، اشکالاتش را ندیده می‌گیرم و رفعش می‌کنم.

پس باید انسان این نفس را به نماز اول وقت عادت بدهد و جالب این است برای این‌که عادت هم بکند، اولیاء خدا می‌گویند: آن‌ها که مشکل دارند، در کارشان گره افتاده و این گره هیچ‌طور رفع نمی‌شود؛ چند نسخه دارد که یکی از نسخه‌ها این است که نمازهایش را اول وقت بخواند؛ یعنی بگوید: هر جا که هستم، باید بخوانم. این‌طور نباشد که بگوید: این کار مهم است، اول این کار را انجام بدهم، بعد نماز بخوانم. بلکه کار را کنار بگذارد و ابتدا نماز بخواند. مهم‌تر از نماز چیست؟!

بعضی‌ها واقعاً خودشان را این‌طور عادت می‌دهند. شهید بزرگوار، شهید رجایی، روحانی هم نبود، اما خودش با خودش عهد بسته بود که اگر در وقت نماز، کار دیگری را انجام بدهد یا اول غذا بخورد و ...؛ فردایش را روزه بگیرد و این کار را هم می‌کرد. البته می‌گفتند: خیلی کم پیش آمد که این‌طور شود، چون وقتی تنبیه گذاشته و دارد نفس خودش را تنبیه می‌کند و دیگر با پروردگار عالم عهد بسته که اول نماز بخواند؛ دیگر عادت می‌کند که همیشه این کار را انجام بدهد. اصلاً به قول یک از اولیاء الهی، موفقیت شهید رجایی فقط به خاطر همین امر است که هر کاری را برای نماز اول وقت تعطیل می‌کرد.

البته به نظر می‌رسد رمز موفقیت همه اولیاء خدا همین است. این مطلب از کرامات خود امام راحل هم محسوب می‌شود که معلوم می‌شود این جسم کم کم خودش وقت نماز را می‌فهمد. آقای هاشمی رفسنجانی در یکی از خاطراتش بیان کرده: ما پیش امام بودیم، تمام مسئولین نظام و جنگ بودند و در مورد یک مسئله مهمی بحث می‌کردیم. در بحبوحه بحث، یک‌باره امام بلند شد. ما ترسیدیم (چون قلب مبارک امام درد می‌کرد و حتی در دستشویی هم زنگ گذاشته بودند که اگر یک‌باره اتفاقی افتاد، زنگ را بزنند). گفتیم: آقا! چیزی شد؟! آقا فرمودند: خیر، موقع نماز است. ایشان می‌گویند: نه صدای اذان آمد و نه ساعتی بود که ایشان نگاه کنند. اما در بحبوحه بحث، آن هم بحث تصمیم‌گیری در مورد یک مسئله بسیار مهم مملکتی، می‌فرمایند: دیگر بس است، موقع نماز است.

حتی این‌طور نبود که بگویند: حالا بنشینیم بحث به نتیجه برسد و بعداً با نماز جماعت جبران می‌کنیم. مردان خدا این‌گونه هستند که موفق می‌شوند. اهل عمل هستند و سریع بلند می‌شوند.

خود ایشان می‌گفت: من آن موقع متوجه شدم اصلاً نماز یعنی چه و تا آن موقع نمی‌دانستم. این عمل به ظاهر کوچک، اما به حقیقت بزرگ امام، نشان داد که نماز یعنی چه.

لذا وقتی انسان این حال را پیدا کند که وجود خودش را وادار کند، آن وقت است که کارش به جایی می‌رسد که پایبند به این عمل می‌شود و آن عمل، او را اوج می‌دهد و بالا می‌برد، تا جایی که گرسنگی‌اش را هم متوجه نمی‌شود.

سرور همه اعمال چیست؟

لذا وجود مقدس پیغمبر اکرم(ص) فرمودند: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ» [11] - آن‌جا «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ» بود و این‌جا «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ» می‌فرمایند- سرور و آقای همه کارها، سه چیز است که مؤمنین این‌ها را دارند:

1. انصاف داشتن

«إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ تَفْسِيكَ» انصاف داشتن با مردم؛ یعنی منصف باشی.

اتفاقاً یکی از چیزهایی که نسخه هست و باز هم این را اولیاء خدا می‌گویند، این است که اگر می‌خواهید فردای قیامت، پروردگار عالم کارهایتان را سریع رسیدگی کند، با مردم در معاملات منصف باشید. اگر خدای ناکرده منصف نباشیم، خیلی مواقع گرفتاری‌ها بیشتر می‌شود.

در یک روایتی از وجود مقدس امیرالمؤمنین که باب علم خدا هستند، آمده - که حالا چون بحث انصاف را ندارم، گذرا از آن رد می‌شوم؛ اما چون بحث ما، بحث عمل است، یادم افتاد که بیان کنم - که در این زمینه هشدار می‌دهم. حضرت می‌فرمایند: جامعه‌ای به فقر مبتلا نشد، مگر این‌که سه چیز در آن جامعه وجود دارد: 1- فحشا زیاد باشد. یعنی ثمره فحشا، فقر است. 2- انصاف از بین برود. یعنی نه کاسب منصف است و نه مردم انصاف دارند. 3- بی‌حیایی رواج یافته و پرده حیا دریده شده باشد.

اولیا خدا در باب حیاء توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: چند چیز است که انسان را بی‌حیا می‌کند، اما اول این است که نسبت به همدیگر بی‌ادب می‌شوند که این خیلی بد است؛ چون طرف بی‌حیا می‌شود و پرده حیا در میان‌شان دریده می‌شود.

لذا یکی از مواردی که حضرت به عنوان سرور اعمال بیان می‌کنند، همین انصاف است که این را هم متخلّقین به اخلاق الهی و مؤمنین دارند.

2. کمک کردن به برادر دینی خود

«و مُوَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» برادری و همدردی، یعنی مساوات با برادر دینی خودت و کمک کردن به او.

این مطلب خیلی مهم است. من مخصوصاً این روایت را برای الآن که آخر سال است، انتخاب کردم. کمک و همدردی با هم داشته باشیم! نکند یک موقعی زندگی خودمان را آن‌چنانی کنیم، اما حواسمان به کسی نباشد! اتفاقاً یکی از چیزهایی که سید بحر العلوم بیان می‌فرمایند که حضرت حجت (عج) فرمودند، این است که اگر کسی، آن هم به خصوص در بین محبین، حواسش به دیگران نباشد، این مطلب عامل فقر برای او می‌شود. ما برای خودمان لباس و پوشاک و ... بخریم و مدام به فکر خودمان باشیم، اما به دیگران توجهی نداشته باشیم!

مرحوم ابوی می‌فرمودند: بعضی از ما به سجده که می‌رویم، به جای این‌که بگوییم: «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، می‌گوییم:

«سبحان ربی الاعلی و به من ده»؛ یعنی مدام برای خودمان می‌خواهیم، در حالی که باید یک مقدار هم به فکر دیگران باشیم.

مساوات و برادری یعنی کمک و هم‌دردی. اگر یاد دیگران نبودیم، باختیم و اصلاً به خودمان هم لذت نمی‌دهد.

من این را هم به شما بگویم که یک سوم مال هر کسی که کار می‌کند (چه مرد و چه زن)، متعلق به خودش است و متعلق به خانواده نیست. البته منظورم این نیست که برای خودمان خرید کنیم، منظورم این است که برای آخرتمان خرج کنیم. این که می‌بینید در وصیت می‌گویند: فلان کار را برای ما انجام دهید، چه فایده دارد؟! وصیت که دیگر برای ما نیست. آن موقع دیگر من مردم! اگر خیلی هنرمندم، باید در زندگی‌ام این را خرج کنم. خدا گواه است این را امتحان کنیم، لطف خدا را می‌بینیم و اول از همه رزقمان زیاد می‌شود؛ یعنی این‌طور نیست که فکر کنیم چون من به کسی مالی را دادم، حالا از خودم کم می‌شود.

البته به شرطی که هیچ کس هم نفهمد و به تعبیر روایات این دستت می‌دهد، دست دیگر نفهمد. قبلاً هم بیان کردم که کسی محضر حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) آمد، عرضه داشت: آقا جان! فلانی مشکل دارد، ما یک مقداری کمک کردیم، می‌خواهیم شما هم عنایتی بفرمایید. آن آقای رؤف و مهربان، یک‌باره روی دوزانو نشستند و با خشم گفتند: چرا او را اذیت می‌کنید؟! آن شخص متعجب شد! چون پیش خودش این‌طور تصور کرده بود که وقتی می‌آیم به حضرت می‌گوییم، برای این که فکر نکنند ما فقط می‌گوییم و اهل عمل نیستیم؛ به ایشان بگویم که ما هم کمک کردیم، تا خود حضرت هم کمک کنند. اما آقا فرمودند: برای چه این‌طور گفتی؟! او گفت: آقا من قصدم اذیت آن شخص نبود! حضرت فرمودند: مگر قرآن نخواندی؟! در قرآن می‌فرماید: «لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» [12]؛ صدقاتتان را به منت گذاشتن و اذیت کردن، باطل نکنید. تو هم آن شخص را اذیت کردی. او گفت: آقا! من اذیتش نکردم! من دارم برای شما می‌گویم؟! اما حضرت فرمودند: من وقتی تو و او را ببینم، یادم می‌افتد که تو به او کمک کردی و همین، اذیت کردن اوست.

لذا مردان الهی، کمکی هم که می‌خواهند بکنند، خودشان نمی‌کنند، به کسی می‌دهند و می‌گویند: اصلاً نفهمند که من دادم. اما شیرینی و حلاوت دارد و آن این که در همان دنیا اول رزقت زیاد می‌شود؛ یعنی اگر دنیا هم می‌خواهیم، باید این کار را بکنیم.

پس سعی کنیم یک سوم از مالمان را که خدا فرموده برای خودتان است، خودمان در دنیا، قبل از مرگمان، خرج کنیم؛ نه این که لباس بخریم، بلکه برای آخرتمان بدهیم؛ چون بعد از مرگمان، کسی برایمان خرج نمی‌کند و بر سر ارثمان دعوا دارند.

پس اگر خانه داری، چیزی داری، به دیگرانی که ندارند، بده و طوری هم بده که آبرویشان حفظ شود. این را هم بدان که باید فقط برای خدا باشد. آن وقت موقعی که برای خانواده‌ات هم خرج می‌کنی، لذت می‌بری. اما اگر به کسی کمک نکنی، تا نیازمندی را ببینی، ناراحت می‌شوی و فردا هم گوش من و تو را می‌گیرند. این روایت «مُتْلِهَا عَلَيَّ مَا لَا يُطِيقُ» که خواندم، همین است. لذا اولیاء الهی تا طاقت دارند، مدام کار می‌کنند و جلو می‌روند، «تَجِدُ الْمُؤْمِنَ مُجْتَهِداً فِيمَا يُطِيقُ»؛ آن‌جایی هم که دیگر از آن‌ها بر نمی‌آید؛ چون جسمشان محدود است و وقتشان کم است، ناراحتند که چرا نتوانستم کمک کنند و می‌گویند: چرا بیشتر نداشتم که برای خدا بدهم. آن وقت فردای قیامت دیگر از او سؤال نمی‌کنند که گوشش را بگیرند. البته خودش ناراحت است، اما گوشش را نمی‌گیرند.

اما اگر فردای قیامت به ما بگویند که چه شد؟ این همه آیات انفاق را دیدی، چرا عمل نکردی؟ فقط بلد بودی بخوانی؟! فقط بنا بود طبق فرمایش امام جعفر صادق (ع) که فرمودند: از ما نیست کسی که پنجاه آیه در روز نخواند؛ فقط پنجاه آیه را بخوانی که جزء محبین اهل بیت شوی؟! البته آن را که حتماً باید بخوانم؛ چون فرمودند: از ما نیست. اما باید اهل عمل هم باشیم.

شخصی نزد امیرزا جواد آقای ملکی تبریزی آمد و گفت: آقا! من نمی‌دانم چرا وقتی روزه می‌خواند، نمی‌توانم گریه کنم و قسی القلب شدم. آقا به ایشان فرمودند: پنجاه آیه در روز بخوان. اگر پنجاه آیه در روز خواندی و تمسک به اهل بیت پیدا کردی، معلوم است که خود آن‌ها هم به تو عنایت می‌کنند که گریه کنی. پس این‌ها به هم ربط دارد. مگر خود پیامبر هم نفرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي». پس فقط خواندن قرآن کافی نیست، بلکه باید عمل هم کرد.

پس اگر می‌خواهیم این آخر سالی، خوش حقیقی (نه خوش بیهوده که می‌گذرد) باشیم، به آیات انفاق عمل کنیم. الآن نمی‌فهمیم، ولی وقتی پا به سن بگذاریم، این را می‌فهمیم. البته بعضی مواقع پا به سن هم بگذاریم، نمی‌فهمیم و فقط موقعی که ملک‌الموت آمد، می‌فهمیم. مرگ که دیگر حقیقت دارد و همه می‌میرند، جوان و پیر هم ندارد و آن موقع دیگر بیشتر بدبخت می‌شویم. لذا شادی را در همین دنیا هم حس کنم و لذت ببریم، آن هم شادی‌های فرح بخش در قلب!

3. یاد همیشگی خدا

«ذِكْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ»، یاد خدا بودن در همه احوالات، سومین مورد از سرور اعمال است. یعنی چه مشکلی برای تو پیش آمد، چه نیامد، یاد خدا باش. بعضی از ما وقتی مشکلی داریم، یاد خدا می‌افتیم، اما مشکل که حل می‌شود دیگر یادمان می‌رود. خدا نکند که ما آن‌طور باشیم که دیگر به حال خودمان رها شده‌ایم؛ «و امهلهم رویداً»، خداوند بعضی را به حال خودشان رها می‌کند که همین‌طور هم جلو می‌روند و هیچ موقع ناراحتی ندارند.

شخصی آمد نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: آقا! پس چرا این کفار این‌قدر خوش هستند، چرا این‌ها خوب می‌خورند، خوب می‌پوشند، خوب زندگی می‌کنند و ...؟! حضرت فرمودند: آن‌ها مشمول «و امهلهم رویداً» هستند.

البته این مطلب به این معنی نیست که همه که خوش هستند، این‌طور باشند. ولی اگر کسی به یاد خدا نباشد و برود غرق گناه شود؛ اما خوش باشد؛ مشمول همین آیه است. لذا گاهی یک مقدار گوشمان گرفته شود و در این دنیا متنبه شویم، خوب است. بعضی مواقع خدا گوش افرادی را که در ثروت‌های آن‌چنانی هستند می‌گیرد که بگوید: ببینید اگر من بخواهم در یک لحظه

مرگتان می رسد، تصادف‌های آن‌چنانی می کنید، یا در یک لحظه آبرویتان را می برم. مثلاً یک معامله می کند و یک چک بیجا می کشد، اما اصلاً حواسش نیست و آبرویش می رود. خداوند می خواهد بگوید: اگر من بخواهم، می توانم. تو فکر نکن خودتی، این فکر را چه کسی به تو داده؟!

اصلاً یک بار جدی به وضع خودمان نگاه کنیم که این چیست؟! من به خصوص به جوانان عزیز توصیه می کنم که حتماً این کتاب توحید مفضل را بخوانید. مفضل شاگرد امام صادق(ع) بود، خدمت حضرت آمد و امام به زیبایی برایش توضیح داد که این پوست پیشانی، چه پوستی است که بالایش مو دارد و پایینش مو نیست، تازه کمی پایین‌تر (ابرو) باز هم مو دارد. چرا چشم‌ها دوتا است، چرا گود است؟ حضرت دلیل همه این‌ها را قبل از این‌که پزشکی امروز بگوید، می گویند. اینها علم خدا را دارند که می‌توانید در توحید مفضل نمونه‌ای از آن را بخوانید. «مَنْ عَرَفَ تَفْسَةَ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» جدی این چیست؟ من بگویم: خودم خوش فکر بودم که این‌طور خلق کردم؟! کجا خودم بودم؟! خدا داده.

هر کس همه جا دست خدا را ببیند، اگر در همه احوالات به یاد پروردگار عالم بود، پروردگار عالم هم برای او از آنچه که دیده، زیاده‌تر می کند و مافوق تصورش به او می دهد. هرچه یاد پروردگار عالم در قلب، فکر و ذهن، بیشتر شود و بداند همه چیز از خداست و اوست که دارد مرحمت می کند؛ ثمره‌اش را خواهد دید.

هر چه بیشتر هم یاد آقا جان، حضرت حجت(عج) باشد، یاد خدا در دلش زنده می‌شود؛ چون این‌ها ما را متصل به پروردگار عالم می کنند. جدی چقدر در طی روز به یاد خدا و حجتش هستیم؟

علامه آسید محمدحسین حسینی طهرانی که قبر مبارکشان روبه‌روی قبر شیخ حر عظیم‌الشان، در صحن انقلاب است و همیشه بوی عطر از قبرشان می آید. اما از بس مراجعه می کردند، دیگر سنگ قبرشان را برداشتند. ایشان فرموده بودند: یک موقعی محضر آسید هاشم حداد می رفتم و می‌دیدم ایشان در سجده هستند. بعد احساس می کردم ایشان به جای «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، «لا إله إلا الله» می گوید. بعد که دقت کردم، دیدم «سبحان ربی الاعلی و بحمده» می گوید، ولی صدای «لا إله إلا الله» از جای دیگر می آید. بعد متوجه شدم که صدای «لا إله إلا الله» از تپش قلبش می آید! خدا گوش ایشان را باز کرده بود که بشنوند. اگر کسی به آنجا برسد که وجودش دائم به یاد پروردگار عالم باشد، معلوم است که صدای تپش قلبش هم ذکر خداست. هرچه عمل بیشتر، لذت بیشتری هم می‌برد. به قول فرمایش امیرالمؤمنین، وقتی هم که عمل کم شد و دیگر طاقت عمل را ندارد، چون به هر حال مخلوق است و جسمش محدود و وقتش کم است (این کد را دادم که ما مخلوقیم، یعنی مفعول و فعل فاعلیم و حضرت حق، خالق و فاعل است. پس همه ما محدودیم) و می‌بیند نمی‌تواند انجام بدهد، ناراحت است؛ چون در آن اعمال شیرینی دیده است.

یاد کسی که همیشه نظاره‌گر ماست!

چقدر یاد حضرت حجت هستیم؟! فقط این است که روزی یک «اللهم کن لولیک» بخوانیم؟! اتفاقاً اگر «اللهم کن لولیک» را با یاد ایشان بخوانیم، عالی است. بعضی‌ها این‌طور هستند که تا نگاهشان به حرم ابی‌عبدالله حتی از تلویزیون می‌افتد، یا تا اسم امام حسین را می‌شنود و ... منقلب می‌شوند و حالشان تغییر پیدا می‌کند.

اگر یاد آقاجانمان، حضرت حجت که الآن امام زمانمان آن حضرت است، باشیم؛ برنده‌ایم. چون ایشان، آن کسی که در موردشان بیان می‌شود: آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری. یعنی تمام صفات انبیاء و صفات معصومین را دارد. جد مکرمش ابی‌عبدالله، امام صادق و به تبع آنان، دیگر ائمه فرمودند: «لو ادرکته لخدمته»، اگر درکش می‌کردم، من ابی‌عبدالله خادمش می‌شدم.

چقدر یاد آقاجانمان هستیم؟ عالم به ید اوست. هرچقدر به یادش بودیم، عنایت می‌کند. آقاجان ما را می‌بیند، «عین الله الناطرة» است. حال، ما را در چه وضعی ببیند؟ ما را در حال عبادت ببیند، یا این‌که به قول فرمایششان که اشکشان را جاری می‌کنیم، ما را در مجلس گناه می‌بیند؟!!

لذا ما باید بدانیم و باور به این داشته باشیم که ضمن این‌که دو ملک روی دوش ما هستند که همیشه ما را می‌بینند، حضرت هم ما را می‌بیند. اگر ببینیم بزرگتری ما را می‌بیند، اگر هنوز پرده حیثان دریده نشده باشد، خجالت می‌کشیم و بساط گناه را جمع می‌کنیم. آقاجانمان ما را دارد می‌بیند، اگر نعوذ بالله در مجلس گناه ببیند، چه؟! اشک چشم آقا را در می‌آوریم.

اولیاء خدا فرمودند: گاهی در مجالسی هستیم، داریم می‌گوییم و می‌خندیم، به خصوص دوشنبه شب‌ها و شب‌های جمعه، اما همان لحظه پرورده ما دست آقاجانمان است. حضرت دوست ندارد ملائکه‌الله پرورده محبتشان را که مدام یابن‌الحسن می‌گویند، ببینند. لذا کمی آن را کج می‌گیرند، ولی اشک می‌ریزند. آقاجان! اشتباه کردیم.

این‌که بیان کردم هر شب دقایقی با آقاجانمان حرف بزنیم را از دست ندهیم. خیلی اثر دارد و به همین واسطه ما را یاری می‌کنند. دو دقیقه، سه دقیقه قبل از خواب، به تعبیری مسواکت را هم زدی، چراغ خاموش است، خلوت کن. طلبه عزیز در حجره هستی. دانشجوی عزیز در خوابگاه، یک گوشه ای دو سه دقیقه با آقا حرف بزن. هرشب تکرار کن، یک سال نشده، خودت مطالب را می‌فهمی. اگر نشد، بیا بگو. اما به شرطی که هر شب باشد. بعضی جوان‌ها آمدند عنایاتی را که شامل حالشان شده، بیان کردند.

یاد آقاجان چقدر در قلب ماست؟ پیامبر فرمود: «ذُكِرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ»، یاد خدا، «سید الاعمال» است. یاد امام زمانهم یاد خداست. وقتی یادش هستیم، خجالت می‌کشیم گناه کنیم. اما وقتی یادش نیستیم، خجالت نمی‌کشیم، بی‌حیا می‌شویم و گناه می‌کنیم. خود این یاد اثر دارد؛ چون می‌گوییم من یاد آقا هستم، زشت است گناه کنم. بس است دیگر چقدر گناه

کنم. توبه و استغفار می‌کنیم، به سر می‌زنیم که چرا تا حال قلب آقا جانمان را به درد آوردیم و اشکشان را جاری کردیم. آن هم اشک برای من که هیچ ارزشی ندارم. من بدبخت پست باید اشک آقا جانم را در بیاورم؟! آقا جانم برای من باید گریه کند؟! قلب، متنبه می‌شود و خجالت می‌کشد.

خدا بیاورد روزی را که آقا جانمان را ببینیم. اما از بس گناه کردیم، وقتی بیاید ما خودمان رویمان نمی‌شود سرمان را بالا بیاوریم. مگر آقا جان بگوید: سرت را بالا بیاور، خجالت نکش.

یابن‌الحسن! بد کردم. آقا جان! نمی‌دانم چه کنم، گرفتار نفسم. آقا می‌شود دستم را بگیری؟ آقا می‌شود کمکم کنی؟ آقا یک نگاه عمیق در وجودم کن، من را متحول کن. آقا! کریم است، وقتی می‌گویی: «یا محول الحول و الاحوال»، بدان یکی از کسانی که محول است، آقا جان است.

آقا جان! حالم را تغییر بده. وضعم را درست کن. از این حال گناه و وضع بد بیرون بیاور تا من هم آدم بشوم. یابن‌الحسن! نمی‌دانم چگونه قسمت بدهم. به مادرش، نرجس خاتون(س) خیلی علاقمند است. لذا به مادرت نرجس خاتون(س) قسمش بدهیم. اما یک موقعی هم به مادر پهلو شکسته‌اش، زهرا قسمش بدهیم

«السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان»

.....
[1]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175

[2]. کنز العمال : ۷۰۸ .

[3]. بقره/ 286

[4]. کنز العمال : ۷۰۰ .

[5]. کنز العمال : ۶۸۹ .

[6]. غرر الحکم : ۴۰۸ .

[7]. غرر الحکم : (۷۹۹۰ - ۷۹۹۱)

[8]. کنز العمال : ۲۹۳۶۱.

[9]. بحار الأنوار : ۶۰/۳۷/۶.

[10]. بحار الأنوار : ۲۰/۶۹/۷۸.

[11]. الخصال: ۱۲۵ / ۱۲۱ .

[12]. بقره/ 264